

انرژی خزر محور همکاری‌های منطقه‌ای در قفقاز^۱

دکتر محمود واعظی^۲

کشف نفت و گاز و بهره‌برداری متنوع از آن نقش تعیین‌کننده‌ای در تحول صنایع داشته و به عنوان یکی از محورهای اصلی توسعه جوامع بشری مطرح بوده است. در چنین شرایطی، توجه به آینده منابع انرژی و چگونگی سامان‌دهی تولید، انتقال و مصرف آن از مهمترین اهداف و نیز چالش‌های پیش روی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انرژی بوده و موجب شکل‌گیری همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی در میان این کشورها شده است. در دهه گذشته موضوع امنیت انرژی باعث افزایش اهمیت استراتژیک این کالای سیاسی در روابط کشورهای مصرف‌کننده، تولیدکننده و مسیر ترانزیت شده است. در میان مناطق برخوردار از منابع انرژی، منطقه خزر و قفقاز به عنوان تأمین‌کننده بخشی از انرژی مورد نیاز جهان در سال‌های اخیر از ظرفیت مناسبی برخوردار است و در صورت شکل‌گیری همکاری‌های منطقه‌ای امکان افزایش این ظرفیت‌ها نیز وجود دارد. این مقاله با مبنا قرار دادن دو مقوله منابع انرژی و همکاری منطقه‌ای، این فرضیه را مطرح می‌کند که پس از بحران گرجستان در اوت ۲۰۰۸ و با توجه به تغییر برخی از روندهای جهانی و منطقه‌ای، شرایط جدیدی در قفقاز به وجود آمده است که مهمترین مؤلفه آن تضعیف رویکردهای تقابلی و رقابتی و تقویت رویکردهای تعاملی و همکاری جویانه می‌باشد. بر این اساس و با توجه به تغییر نگاه رهبران کشورهای منطقه، مقوله انرژی می‌تواند زمینه مناسبی برای پیوند میان کشورهای تولیدکننده، انتقال‌دهنده و مصرف‌کننده انرژی ایجاد نماید. این نوشتار این نکته را مطرح می‌سازد که تحقق این امر جز با اتخاذ یک سیاست هماهنگ و مناسب در زمینه همکاری‌های منطقه‌ای برای بهره‌برداری بهینه از منابع و خطوط انتقال انرژی و برتری دادن منافع بلند مدت به منافع زودگذر و کوتاه مدت امکان‌پذیر نخواهد بود.

واژگان کلیدی: انرژی، همکاری منطقه‌ای، آسیای مرکزی، قفقاز، دریای خزر.

^۱ ارائه شده در هفدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز

^۲ معاون پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام

مقدمه

در جهان امروز انرژی یکی از محورهای اصلی توسعه و پیشرفت جوامع بشری به شمار می‌رود و به همین دلیل از اهمیت راهبردی در روابط میان کشورها برخوردار است. «در این دوره، انرژی بیش از گذشته به پیش‌نیاز تحقق برنامه‌های توسعه در کشورهای مختلف تبدیل شده است. بی شک، انرژی و تأمین آن از ارکان بنیادین هر جامعه صنعتی محسوب می‌شود به نحوی که بدون وجود انرژی کافی، کارآمد و در دسترس، توسعه صنعتی متصور نیست. به بیانی دیگر، انرژی، به خصوص نفت و گاز، در حال حاضر به پایه قدرت و ثروت جهانی تبدیل شده است و نقشی اساسی در تعیین جایگاه کشورها در سلسله مراتب قدرت و ثروت جهانی ایفا می‌کند. (واعظی، ۱۳۸۸: ۶۴)

نیاز روزافزون جوامع بشری به انرژی برای مصارف روزمره و صنعتی و در عین حال محدودیت منابع غنی و محصور شدن حوزه‌های غنی انرژی در برخی مناطق، انرژی را به یکی از مهمترین موضوعات و نمادهای اقتصاد سیاسی و بین‌الملل تبدیل کرده است. تجربه جامعه بشری در دو سده اخیر این نکته را به اثبات رسانده است که تحقق سیاست‌ها و طرح‌های مربوط به حوزه انرژی، صرفاً از طریق مناسبات و تعاملات اقتصادی امکان‌پذیر نیست و اراده سیاسی دولت‌ها و رویکردهای تعامل‌گرا و یا تقابلی آن‌ها، نقش تعیین کننده‌ای در کامیابی و یا ناکامی طرح‌های مربوط به حوزه انرژی دارد. منابع عظیم انرژی می‌تواند با ایجاد پیوند میان کشورهای تولیدکننده، انتقال دهنده و مصرف کننده انرژی، نقش موثری در شکل‌گیری مناسبات گسترده و مستحکم منطقه‌ای ایفا نماید. درمیان مناطق برخوردار از منابع انرژی، منطقه خزر و قفقاز به عنوان تأمین کننده بخشی از انرژی مورد نیاز جهان در سال‌های اخیر از ظرفیت مناسبی در شکل‌گیری همکاری‌های منطقه‌ای برخوردار است.

از سوی دیگر، در دهه‌های اخیر، تعامل میان اقتصادهای ملی، همکاری‌ها و همگرایی‌های منطقه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار شده است. این قالب رفتاری و سیاست‌گذاری اقتصادی در حد واسط سطح تحلیل ملی‌گرایی و جهان‌گرایی قرار دارد که از سه دهه آخر قرن بیستم بدین سو گسترده‌تر شده است. اتحادیه اروپایی، موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی، همکاری اقتصادی آسیا-پاسیفیک، مرکوسور، جامعه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا، اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان همکاری اقتصادی (اگو) و موارد دیگر را

می‌توان به عنوان برجسته‌ترین نمونه‌های همکاری و همگرایی منطقه‌ای برشمرد. تعریف منطقه، سطح همکاری و عمق همگرایی در هریک از این نهادهای منطقه‌ای متفاوت است، اما نکته مهم این است که این نهادها توانسته‌اند در مناطق خود روابط کشورهای عضو را با یکدیگر نزدیک نمایند، مهمترین و مؤثرترین نهادهای منطقه‌ای در سه حوزه اروپا، آمریکای شمالی و شرق آسیا قرار دارند. (نوروزی، ۱۳۸۸: ۶۴-۶۳)

مقاله پیش‌رو با مبنا قراردادن دو متغیر انرژی و همکاری منطقه‌ای، این پرسش را مطرح می‌سازد که منابع انرژی موجود در منطقه خزر چه تاثیری می‌تواند بر روند همکاری‌های منطقه‌ای داشته باشد؟ مفروض اصلی این نوشتار آن است که «پس از بحران گرجستان در اوت ۲۰۰۸ و با توجه به تغییر برخی از روندهای جهانی و منطقه‌ای، شرایط جدیدی در قفقاز به وجود آمده است که مهمترین مؤلفه آن تضعیف رویکردهای تقابلی و رقابتی و تقویت رویکردهای تعاملی و همکاری جویانه می‌باشد و با توجه به این تغییر نگاه از سوی رهبران کشورهای منطقه، مقوله انرژی با ایجاد پیوند میان کشورهای تولیدکننده، انتقال دهنده و مصرف کننده می‌تواند زمینه مناسبی برای شکل‌گیری روندهای جدید همکاری‌های منطقه‌ای باشد». در این مقاله تلاش خواهد شد با مروری بر تحولات منطقه قفقاز در گذشته و تحولات جدیدی که در سال‌های اخیر در منطقه به وقوع پیوسته است و نیز فرصت‌ها و چالش‌های منطقه در حوزه انرژی خزر، دورنمایی از همکاری منطقه‌ای را حول محور انرژی خزر ترسیم گردد.

شرایط منطقه‌ای در قفقاز پیش از بحران گرجستان

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای دهه 90 قرن بیستم میلادی، علاوه بر ایجاد تغییر در ساختار نظام بین‌الملل، موجب شکل‌گیری فضای جدیدی در مناطق مختلف جهان گردید. این فضای جدید که آرایش سیاسی متفاوتی از دوران جنگ سرد را به دنبال داشت، موجب پدیدآمدن خلاء قدرت، وقوع جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای، خیزش هویت‌های خاص گرایانه به ویژه ملی‌گرایی قومی و شکل‌گیری تدریجی، ولی بسیار شکننده ترتیبات جدید منطقه‌ای در برخی از مناطق مختلف جهان شد. از جمله مناطقی که به شدت تحت تاثیر تحولات پدیدآمده در فضای پس از جنگ سرد قرار گرفت، منطقه قفقاز جنوبی است؛

این منطقه علاوه بر داشتن موقعیت پل ارتباطی میان شرق و غرب، از تاریخی کهن، موقعیت ژئوپلیتیکی مناسب، منابع عظیم انرژی و تنوع بالای قومی و نژادی برخوردار می باشد. منطقه قفقاز که در دوران جنگ سرد بخشی از اتحاد جماهیر شوروی به شمار می رفت، با شکل گیری سه کشور مستقل آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به لحاظ ژئوپلیتیکی با برخورداری از موقعیت مناسب در مجاورت با خاورمیانه و حوزه خزر و نیز به لحاظ ژئواکونومیکی به دلیل داشتن منابع قابل توجه انرژی در کانون توجه قدرت های جهانی و منطقه ای قرار گرفت. در همین حال، پس از فروپاشی شوروی قفقاز با انواع چالش های منطقه ای دست به گریبان شد خلاء قدرت و ناهمخوانی مرزهای سیاسی با مرزهای قومی و نژادی در سطح فروملی موجب بروز برخی اختلافات و مناقشات گردید. وجود مناطق خودمختار آجاریا، آبخازیا، اوستیای جنوبی، نخجوان، ناگورنو- قره باغ در منطقه قفقاز منشاء بسیاری از تحولات سیاسی و امنیتی در طی دو دهه گذشته گردیده است. وقوع جنگ های خونین داخلی در گرجستان بر سر دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی و نیز جنگ پرهزینه دو کشور آذربایجان و ارمنستان بر سر منطقه ناگورنو- قره باغ در ابتدای دهه 90 میلادی، منطقه قفقاز جنوبی را به یکی از چالش برانگیزترین مناطق در فضای پس از جنگ سرد تبدیل نموده است.

از این رو، به رغم اینکه قفقاز از لحاظ ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی از بستر مناسبی برای پیشرفت برخوردار می باشد، این منطقه به محلی برای منازعه دولت های منطقه و قدرت های فرامنطقه ای تبدیل شده است. در این بین، آنچه باعث تشدید چالش ها شده تنوع بالای قومی و نژادی و نیز فقدان تجربه ملت سازی و دولت سازی در این کشورها می باشد. البته میراث دوران حکومت اتحاد جماهیر شوروی در این کشورها به همراه تاثیرگذاری سیاست ها، منافع و اهداف بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای در روند تحولات این منطقه موجب شد تا این کشورها نتوانند در یک دوره مشخص بر مشکلات و چالش های خود فائق آیند. فدراسیون روسیه، جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا را باید مهمترین بازیگران تحولات قفقاز طی دو دهه اخیر دانست که نحوه تعامل و یا تقابل بین آنها، موجب شده است که چشم انداز گسترده ای از درگیری گرفته تا همکاری میان سه کشور قفقاز با بازیگران یادشده در مقاطع مختلف شکل بگیرد. کوشش فدراسیون روسیه برای احیای نفوذ گذشته خود بر منطقه ای که آن را جزئی از خارج نزدیک می دانست، تلاش

قدرت‌های غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا برای پر کردن خلاء قدرت پدید آمده در منطقه، با گسترش ناتو به سوی شرق و عضویت این کشورها در برخی از سازمان‌های غربی، سیاست‌های ترکیه برای نفوذ در منطقه قفقاز و نیز آسیای مرکزی در پرتو اندیشه‌های پان‌ترکیستی و نیز سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران برای احیای پیوندهای کهن و ژرف تاریخی، فرهنگی و تمدنی ایران با کشورهای قفقاز و نیز پیشگیری از تأثیر برخی سیاست‌های ناسازگار با امنیت ملی ایران موجب شد تا الگویی از سیاست موازنه قدرت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شکل گیرد.

با افزایش نفوذ آمریکا و برخی دیگر از قدرت‌ها و سازمان‌های غربی و کاهش نفوذ روسیه در منطقه به دلیل مشکلات اقتصادی و سیاسی داخلی تا سال 2001، هزینه پی‌آمدها و تأثیرات این تحول ژئوپلیتیکی بر دوش دولت‌ها و کشورهای این منطقه بود. نتیجه این رقابت‌ها بروز برخی بحران‌ها و مشکلات داخلی در کشورهای حوزه قفقاز بود. با تغییر دولت‌های گرجستان و اوکراین از طریق وقوع انقلاب‌های رنگی و روی کار آمدن جریان غرب‌گرا و ضد روسی در این کشورها، مناسبات حاکم بر منطقه وارد مرحله تازه‌ای شد و باعث شکاف هر چه بیشتر در منطقه گردید. (Vaezi, 2008: 72-73) سیاست‌های غرب‌گرایانه رهبران جدید تفلیس در برقراری مناسبات گسترده‌تر با نهادهای یورو-آتلانتیکی از جمله اتحادیه اروپا و ناتو موجب تشدید تقابل سیاست‌های برخی از قدرت‌ها و سازمان‌های غربی با اهداف و منافع بازیگران منطقه‌ای از جمله فدراسیون روسیه در منطقه قفقاز جنوبی شد. (واعظی، ۱۳۸۶ الف: ۲۹۷-۲۷۱) این روند تقابل با اقدام دولت ساکاشویلی در احیای حاکمیت دولت مرکزی گرجستان بر دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی و واکنش نظامی گسترده روسیه در اوت 2008 به اوج خود رسید؛ به گونه‌ای که برخی صاحب‌نظران با بدبینی از وقوع جنگ سرد تازه میان روسیه و جهان غرب سخن راندند.

تحولات جدید در قفقاز و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای

پس از بحران تابستان 2008، برخلاف انتظار بسیاری از صاحب‌نظران که معتقد بودند چالش و رقابت میان روسیه و آمریکا افزایش می‌یابد، به دلیل تغییر برخی از روندهای جهانی و منطقه‌ای سیر تحولات منطقه قفقاز مسیر دیگری را در پیش گرفت. تغییر دولت

در ایالات متحده و روی کارآمدن دموکرات‌ها به رهبری باراک اوباما و در پیش گرفتن سیاستی متفاوت از سوی واشنگتن در قبال تحولات جهانی به ویژه در مناسبات با فدراسیون روسیه، اتخاذ سیاست‌های منعطف‌تر از سوی مسکو در قبال تحولات منطقه قفقاز، برقراری روابط دیپلماتیک میان ترکیه و ارمنستان، از سرگیری مذاکرات جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر منطقه جدایی طلب ناگورنو-قره باغ، مشکلات داخلی گرجستان به موازات برگزاری مذاکرات ژنو برای برون‌رفت از بحران جدایی طلبی این کشور، از جمله مهمترین رویدادهایی است که از سال 2008 به این سو تحولات منطقه قفقاز را سخت تحت تأثیر قرار داده‌است.

این تحولات می‌تواند بستر مناسبی را برای شکل‌گیری نوعی الگوی جدید همکاری میان کشورهای قفقاز و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم نماید که متفاوت از الگوی سنتی موازنه قدرت حاکم بر منطقه قفقاز تا پیش از سال 2008 است.

لذا به دلایل یاد شده، حداقل به دو دلیل نظری ممکن است ماهیت روابط استراتژیک میان بازیگران اصلی در یک سیستم منطقه‌ای دچار تغییر شود:

- اول، اینکه موازنه قدرت یا موازنه تهدید در منطقه تغییر کند؛
- دوم، اینکه بازیگران به شکل کم و بیش برابری در همکاری (در مقایسه با رقابت) منافع بیشتری برای خود متصور باشند.

روند تحولات در منطقه قفقاز در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که پس از یک نمایش قدرت جدی در جریان بحران گرجستان، در برخی از حوزه‌ها تحولات جدیدی برای جایگزینی راهبرد تعامل و همکاری به جای راهبرد تقابل و رقابت در رفتار بازیگران مختلف در حال شکل‌گیری است که می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر تغییر الگوی مناسبات حاکم بر منطقه قفقاز داشته باشد.

از جمله می‌توان به حوزه‌های زیر اشاره کرد:

1. حوزه روابط روسیه و آمریکا

اگرچه کمتر از دو سال از رویارویی روسیه و غرب در جریان بحران گرجستان می‌گذرد، اما این امر بیش از آنکه نقطه آغاز مجدد رویارویی میان روسیه و غرب باشد، نقطه اوج این رویارویی در دوره جدید بود. به همین دلیل پس از این بحران فرایند تقابل میان

آمریکا و روسیه وضعیت معکوس پیدا کرد و به تدریج هر دو طرف تمایل بیشتری به همکاری از خود نشان دادند. این وضعیت محصول و نتیجه دو دریافت ذهنی متفاوت از سوی هر دو طرف پس از این بحران می‌باشد:

- اول، در جریان بحران گرجستان، روسیه تمام قدرت خود را به نمایش گذاشت و اراده خود را برای حفاظت از منافع حیاتی خود نشان داد. با این حال، روس‌ها به هیچ‌وجه تمایل ندارند که این موضوع همواره مبنایی برای قضاوت در مورد آنها و یا ملاکی برای رفتار کشورهای دیگر با آنها قرار گیرد. در واقع، حفظ اثرات نمایش قدرت روسیه در جنگ اوت 2008 و در عین حال به فراموشی سپردن موضوع گرجستان، دو هدف متناقضی است که روسیه در شرایط جدید پیگیری می‌کند.
- دوم، مجموعه غرب (اروپا و آمریکا) متوجه شد که در شرایط بحرانی به دلیل اختلاف نظرها قادر به اقدام جدی و هماهنگ در برابر روسیه نیست. روس‌ها نشان دادند که در مواردی که به امنیت ملی آنها مربوط می‌شود تسامح نخواهند کرد و به همین دلیل غرب علاقه‌ای به گسترش و تداوم بحران نداشت.

از آنجا که منطقه قفقاز از مناسبات کلان روسیه و ایالات متحده آشکارا تاثیر می‌پذیرد، تغییر رویکرد تقابلی دوران پوتین و بوش به رویکرد تعاملی مدودف و اوباما نیز بر نحوه مناسبات حاکم بر قفقاز تاثیر گذاشته است. کاهش حمایت سرسختانه واشنگتن از دولت ساکاشویلی در گرجستان، تعویق عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو در راستای اتخاذ رویکرد منعطف تر از سوی ایالات متحده در قبال سیاست‌های روسیه در منطقه قفقاز موجب شده است، میزان تنش و تقابل میان کشورهای منطقه نیز تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش پیدا کند و به سمت رویکردهای همکاری و مشارکتی حرکت نماید.

2. حوزه روابط روسیه و ترکیه

به‌رغم روابط تجاری گسترده روسیه و ترکیه در دوره پس از فروپاشی شوروی، نگاه روسیه به ترکیه، به این دلیل که این کشور ستون و محور نفوذ غرب در آسیای مرکزی و قفقاز به شمار می‌رفت، رویکردی بدبینانه و رقابتی بود. موقعیت دوگانه در قفقاز جنوبی به آنکارا اجازه می‌داد، سیاست نسبتاً مبهمی را در منطقه دنبال کند. ویژگی‌های اصلی این موقعیت حالت به ظاهر «منجمد» منازعات محلی و رفتار نسبتاً خویشتن‌دارانه روسیه بود.

این شرایط به نفع سیاست ظریف موازنه ترکیه بود - یعنی ایفای نقش منطقه‌ای در قفقاز و در همان حال حفظ مشارکت چند بعدی با روسیه. (Torbakov, 2008:8)

در سال ۲۰۰۳، روس‌ها، امتناع ترکیه از همکاری با آمریکا در جنگ علیه عراق را نشانه‌ای مهم از آغاز سیاست خارجی مستقل ترکیه پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه تلقی کردند. همچنین سفر رئیس‌جمهور روسیه به ترکیه در سال 2004، پس از ۳۲ سال از شروع یک دوره جدید در روابط دو کشور حکایت می‌کرد. در جریان بحران گرجستان، در حالی که روس‌ها به منظور تحت فشار قرار دادن گرجستان با کنار نهادن ایده سنتی 1+3 (مبتنی بر همکاری روسیه با سه کشور قفقاز) به ایده جدید 1-3 (همکاری میان سه کشور روسیه، ارمنستان و آذربایجان در مقابل گرجستان) روی آورده بودند، ترکیه نه تنها همراه با کشورهای غربی در نقطه مقابل روسیه قرار نگرفت بلکه با ارائه طرح "همکاری برای ثبات و اعتمادسازی در قفقاز" که گفتگو و همکاری میان روسیه، ترکیه و همچنین سه کشور قفقاز را هدف قرار می‌داد و با بی‌توجهی به نقش آمریکا در این طرح نشان داد که برای همکاری با روسیه در منطقه قفقاز اهمیت جدی قائل است.

جنگ ۲۰۰۸ روسیه - گرجستان تغییرات عمده‌ای در ژئوپلیتیک منطقه به وجود آورد. بحران قفقاز به طور مستقیم به رابطه بین دو قدرت منطقه‌ای اصلی یعنی روسیه و ترکیه تأثیر گذاشت. حتی پیش از جنگ گرجستان، روابط بین مسکو و آنکارا کاملاً پیچیده بود و همکاری در مقیاس وسیع و رقابت ظریفی را توأم‌ان به همراه داشت. (Torbakov, 2008:8) در این سال‌ها، افزایش حجم روابط تجاری روسیه و ترکیه به سطح ۳۸ میلیارد دلار و تبدیل شدن روسیه به نخستین شریک تجاری ترکیه، عملاً فضای رقابتی گذشته را به عرصه همکاری در روابط دو کشور تبدیل نموده است. در حال حاضر، نفوذ روسیه بر ارمنستان و نفوذ ترکیه بر جمهوری آذربایجان می‌تواند در صورت گسترش همکاری‌های استراتژیک میان روسیه و ترکیه، روندهای منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار دهد.

3. حوزه روابط ترکیه و ارمنستان

اختلافات تاریخی میان ترکیه و ارمنستان همواره یکی از دلایل اصلی سردی روابط و یا قطع روابط دیپلماتیک میان دو کشور بوده است. حمایت ترکیه از جمهوری آذربایجان در این سال‌ها، یکی از پایه‌های اصلی فضای رقابتی در منطقه قفقاز به شمار می‌رفته است.

تلاش‌های جدید ترکیه برای حل و فصل اختلافات با ارمنستان بر اساس نظریه جدید سیاست خارجی ترکیه که به همت و تلاش احمد داوود اوغلو، وزیر خارجه این کشور، صورت می‌گیرد، می‌تواند تحول بسیار مهمی در فضای رقابتی منطقه تلقی شود. بر اساس دکترین "عمق استراتژیک" داوود اوغلو، ترکیه باید تمامی اختلافات خود را با کشورهای همسایه حل و فصل نماید. بر اساس این دکترین، ترکیه تلاش می‌کند تصویر گذشته خود را که کارگزار و عامل سیاست‌های آمریکا تلقی می‌گردید، اصلاح نماید و سیاست مستقلی در قفقاز دنبال نماید. چنانچه تلاش‌های صورت گرفته برای بازگشایی مرزها میان ارمنستان و ترکیه به نتایج مورد نظر دو طرف دست پیدا کند، این موضوع به لحاظ سیاسی تحول مهمی در منطقه خواهد بود.

نتیجه مهم برقراری روابط میان آنکارا و ایروان، خروج ارمنستان از انزوای سیاسی و اقتصادی و نقش آفرینی بیشتر این کشور در مناسبات منطقه‌ای، نفوذ بیشتر و گسترده‌تر ترکیه در معادلات قفقاز، کاهش تقابل ارمنستان و آذربایجان در موضوع قره‌باغ و در نهایت تغییر در مناسبات مبتنی بر توازن قدرت و تقابل میان بازیگران مختلف منطقه قفقاز به سمت مناسبات مبتنی بر همکاری و مشارکت است.

به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران، یکی از دلایل تمایل ترکیه برای حل و فصل اختلافات با ارمنستان، اجرای طرح ناباکو می‌باشد که تأمین‌کننده منافع دو کشور است. مجموعه این رویدادها حکایت از این دارد که شرایط استراتژیک در منطقه قفقاز در حال تجربه تحولی جدی است. هرچند این تحول هنوز به صورت کامل و جامع شکل نگرفته است، اما می‌توان نشانه‌های آن را از تغییرات ایجاد شده در رویکرد بازیگران مختلف پس از آگوست 2008 آشکارا مشاهده نمود.

در پایان این مبحث و با توجه به مجموعه این رویدادها به خصوص در سه حوزه فوق می‌توان استنتاج نمود که شرایط استراتژیک در منطقه قفقاز دست‌خوش تحولی جدی است. در این میان به نظر می‌رسد که کشورهای منطقه با توجه به ذهنیت‌ها و شرایط قبلی خود و تحولات و روندهای در حال ظهور در حال تردید به سر می‌برند. به عنوان نمونه، برخی از روندهایی که در گذشته موتور محرک تحولات در این منطقه بودند مانند تحولات قومی و فرایند دموکراسی‌سازی تضعیف شده و یا به فراموشی سپرده شده‌اند و جای خود را به همکاری‌هایی داده‌اند که راه را برای رشد اقتصادی و توسعه منطقه هموار می‌سازند.

جایگاه انرژی خزر در مناسبات منطقه‌ای

تحولات یاد شده در حوزه روابط سیاسی و امنیتی بازیگران منطقه قفقاز می‌تواند موجب همکاری بیشتر در منطقه و بهبود و گسترش همکاری‌های اقتصادی گردد. موضوع حائز اهمیت در این بحث نقش انرژی در پیوند میان کشورهای منطقه می‌باشد. با توجه به منافع همکاری در زمینه انتقال انرژی منطقه، این موضوع می‌تواند به بستری برای تغییر برخی رهیافت‌های سیاسی بازیگران منطقه‌ای تبدیل شود. پس می‌توان انرژی را یک محور مهم یعنی شاخصه ژئواکونومیکی منطقه برای همکاری ارزیابی نمود. قفقاز نه تنها به دلیل منابع انرژی درون منطقه‌ای بلکه به دلیل مجاورت با حوزه خزر و آسیای مرکزی از لحاظ منابع انرژی و معبر انتقال به بازار اروپا بسیار با اهمیت است.

حوزه دریای خزر یکی از منابع مهم شناخته شده انرژی جهان می‌باشد. از میان هشت کشور آسیای مرکزی و قفقاز، جمهوری‌های آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان دارای ذخایر ثابت شده 1/17 تا 31/3 میلیارد بشکه نفت و 57/6 تریلیون متر مکعب گاز می‌باشند. این مقادیر در حقیقت 4/2 درصد از ذخایر اثبات شده نفت و 1/4 درصد از منابع گاز جهانی را تشکیل می‌دهند. ناظران ژئوپلیتیک آمریکایی، مانند جفری کمپ اصطلاح "بیضی استراتژیک انرژی" را با قرار گرفتن ایران در بین آن به منظور شرح موقعیت دو منبع انرژی دریای خزر و خلیج فارس، به کار می‌برند. به عقیده کمپ این منطقه به تنهایی شامل بیش از 60 درصد ذخایر اثبات شده نفت جهان می‌شود که قادر به برآوردن بیشتر تقاضای در حال رشد انرژی جهان خواهد بود. حال آنکه آنسی کلبرگ منطقه را به عنوان هارتلند جدید جهان توصیف می‌کند. (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۶۸) منابع انرژی این منطقه به عنوان منابع تعدیل کننده جایگزین انرژی خاورمیانه از اهمیت فراوانی برای جهان غرب برخوردار است و ایالات متحده همواره از آن به عنوان ابزار کنترل اوپک و نیز دولت‌های خاورمیانه بهره‌برداری نموده است.

ذخایر و تولید نفت در حوزه دریای خزر

نام کشور	ذخایر (میلیارد بشکه)	تولید (میلیون بشکه در روز)
آذربایجان	70/0	0/91
قزاقستان	39/8	1/55
ترکمنستان	0/6	2/67
روسیه	79/0	9/88
ایران	137/6	4/32

Source: BP Statistical Review of World Energy 2009.

ذخایر و تولید گاز در حوزه دریای خزر تا پایان سال 2008

نام کشور	ذخایر (تریلیون مترمکعب)	تولید (میلیارد متر مربع)
آذربایجان	1/2	14/7
قزاقستان	1/8	30/2
ترکمنستان	7/9	66/1
روسیه	43/3	601/7
ایران	29/6	116/3

Source: BP Statistical Review of World Energy 2009.

به طور کلی، مجموعه کشورهای علاقمند و ذی‌نفع در ژئوپلیتیک انرژی خزر را

می‌توان به چهار گروه زیر تقسیم کرد:

1. کشورهای تولید کننده: قزاقستان، ترکمنستان، جمهوری آذربایجان، ازبکستان؛
2. کشورهای مسیر ترانزیت (با توجه به محصور بودن منطقه در خشکی): ایران، روسیه، ترکیه، گرجستان، ارمنستان، چین، افغانستان؛
3. کشورهای سرمایه گذار: آمریکا، روسیه، اروپا، ترکیه، ایران، چین؛

4. بازارهای مصرف: ایران، ترکیه، ارمنستان، هند، پاکستان، چین، اروپا. (دامن پاک جامی، ۱۳۸۷: ۷۲)

مسیرهای انتقال انرژی؛ بستر همکاری‌های منطقه‌ای

نگاه اجمالی به چهار گروه ذکر شده نشان می‌دهد دور بودن بازار عمده مصرف از منابع تولید و مساله انتقال منابع یکی از ویژگی‌های بارز اقتصاد انرژی جهان می‌باشد. از این رو، به همان اندازه که منابع نفت و گاز حوزه خزر برای بازارهای جهانی مهم جلوه نموده است، در مقابل راه‌های انتقال این منابع نیز بسیار مهم و البته پرچالش نشان داده است. از این رو، انتخاب یک مسیر خوب و برتر جهت انتقال منابع هیدروکربنی منطقه به بازارهای مصرف، مستلزم وجود مجموعه‌ای از شرایط و نیازهای اساسی است. این شرایط عبارتند از:

- 1- خط و یا خطوط لوله نفت یک انتخاب اقتصادی بلند مدت است که نمی‌تواند تابع عوامل متغیر سیاسی باشد؛
- 2- امنیت خط لوله در بلند مدت یکی از عوامل اصلی است که باید با حداقل ریسک طراحی و ساخته شود. تعدد کشورهایی که خط لوله از آنها عبور داده می‌شود و تنش‌های سیاسی در داخل کشورها امنیت خط لوله را مخدوش می‌سازد؛
- 3- سرمایه‌گذاری خط لوله با توجه به هزینه هنگفت آن باید به نحوی انجام شود که در هماهنگی با میزان تولید باشد تا هزینه انتقال به حداقل ممکن کاهش یابد و طرح از نظر اقتصادی توجیه‌پذیر باشد؛
- 4- خطوط لوله نفت و گاز باید به نحوی طراحی شوند که از امکانات اقتصادی منطقه حداکثر استفاده را بنمایند و در مسیر خود با موانع طبیعی کمتری برخورد کنند. (دامن پاک جامی، ۱۳۸۷: ۸۴-۸۳)

متأسفانه مسئله انتقال منابع انرژی حوزه آسیای مرکزی و قفقاز و دریای خزر به دلیل رقابت کشورهای منطقه با یکدیگر از یک سو و تلاش ایالات متحده برای انزوای ایران و روسیه از سوی دیگر موجب شده است موضوع انرژی به یک مسئله ژئوپلیتیکی و استراتژیکی تبدیل شود و هزینه‌های سنگینی را متوجه ملت‌های منطقه نماید. به طور کلی، مسیرهای بالقوه و بالفعل برای انتقال انرژی این منطقه به بازارهای عمده مصرف

وجود دارد که هر کدام با مزیت‌ها و چالش‌هایی مواجه می‌باشند که می‌توان در چهار دسته کلی آنها را مورد ارزیابی قرار داد:

الف) مسیرهای غربی

مسیرهای غربی عمدتاً می‌توانند منابع انرژی منطقه را به دریای مدیترانه و نیز دریای سیاه برای مصرف در بازار اروپا و ترکیه منتقل می‌کند. خط لوله نفت باکو- نوورسیسک، خط لوله نفت باکو - سوپسا، خط لوله نفت باکو- تفلیس - جیحان، خط لوله نفت تنگیز - نوورسیسک، خط لوله گاز باکو - ارزروم و کنسرسیوم خط لوله خزر مهمترین خطوط انتقال انرژی از مسیرهای غربی به شمار می‌رود.

طرح دیگری که برای بازار اروپا با اهمیت تلقی می‌شود، پروژه ناباکو است که گاز منطقه دریای خزر را از طریق ترکیه، بلغارستان، رومانی و مجارستان به اتریش انتقال می‌دهد. این پروژه توسط کنسرسیوم انرژی اتریش پیش برده می‌شود و از طرف اتحادیه اروپا برای کاهش وابستگی گاز اروپا به روسیه، حمایت می‌شود. هزینه احداث ۳۳۰۰ کیلومتر لوله انتقال که ظرفیت جابجایی ۳۱ میلیارد متر مکعب گاز را دارد ۶ میلیارد یورو تخمین زده می‌شود. لوله گذاری و آماده کردن مسیر گاز از سال ۲۰۰۹ شروع شده است و در سال ۲۰۱۳ پایان خواهد یافت. به‌رغم تلاش‌های سیاسی و سرمایه‌گذاری‌های صورت گرفته از سوی ایالات متحده و فدراسیون روسیه تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد انتقال انرژی از مسیرهای غربی با دشواری‌هایی مواجه بوده است. به عنوان مثال، خط لوله باکو- نوورسیسک از مناطق خود مختار و جدایی طلب داغستان و چچن عبور می‌کند و در زمانی که مناقشات قومی افزایش می‌یابد بر امنیت خطوط انتقال انرژی تأثیرگذار است. خط لوله نفت باکو- تفلیس - جیحان نیز یکی از سیاسی‌ترین خطوطی است که با حمایت گسترده ایالات متحده برای حذف ایران و روسیه احداث شده است. این خط لوله با مناقشات جدایی طلبانه منطقه نیز ارتباط پیدا کرده است. این خط لوله به طول 1040 مایل نفت جمهوری آذربایجان را از باکو به گرجستان و از آنجا به بندر جیحان ترکیه در سواحل مدیترانه منتقل می‌کند. این خط لوله به همراه خط لوله گاز طبیعی باکو- تفلیس - ارزروم، به دلیل عبور از مناطق جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا در گرجستان بیشترین تأثیر را از بحران آگوست 2008 پذیرفت و ذهن بسیاری از سیاستمداران و تحلیل‌گران را به خود

مطعوف ساخت. در مجموع، مسیرهای غربی در رقابت میان روسیه و آمریکا به وجود آمده است و آن بخش‌هایی هم که از روسیه عبور می‌کند مانند خط لوله نفت باکو-نورسینسک مورد حمایت روسیه است و خطوطی مانند باکو-تفلیس-جیحان نیز که از ایران و روسیه عبور نمی‌کند، مورد حمایت ایالات متحده قرار دارد.

ب) مسیرهای شمال

خط لوله این مسیر آتیرو - سامارا به طول 432 مایل است که از بندر آتیرو در قزاقستان شروع و به سامارا در روسیه می‌رود و از طریق خطوط داخلی روسیه به کشورهای بلاروس، لهستان و مجارستان می‌رسد. روسیه همواره تلاش کرده است به طور انحصاری انرژی این منطقه را به بازارهای مصرف به ویژه اروپا انتقال دهد. کشورهای تولیدکننده منطقه تلاش می‌کنند مسیر جایگزینی را برای خود تدارک ببینند زیرا این مسیر به دلیل وابسته کردن کشورهای آسیای مرکزی به فدراسیون روسیه جذابیتی برای این کشورها ندارد و لذا این کشورها در تلاش هستند تا با استفاده از مسیرهای دیگر از این وابستگی رهایی یابند.

ج) مسیرهای شرقی

مسیر شرقی خط لوله قزاقستان - سین کیانگ به طول 613 مایل می‌باشد که هدف آن در مرحله اول انتقال نفت به کشور چین و در مرحله بعدی به بازارهای شرق آسیا است. این خط لوله از یک سو باعث عدم وابستگی قزاقستان به روسیه و از سوی دیگر باعث افزایش ضریب نفوذ چین در استفاده از منابع غنی انرژی منطقه دریای خزر شده است.

د) مسیرهای جنوبی

مسیر جنوبی که می‌تواند نفت و گاز حوزه خزر را از مسیر ایران به خلیج فارس منتقل نماید همواره به صورت بالقوه مطرح بوده است. این خطوط می‌تواند منابع انرژی دریای خزر و آسیای مرکزی و قفقاز را به بازارهای خلیج فارس و دریای عمان و از آنجا به بازارهای جهانی برساند. (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۲۴ - ۱۱۸) بنادر، پالایشگاه‌ها و شبکه‌های انتقالی ایران مزیت‌های لجستیکی و فن‌آوری قابل ملاحظه‌ای را برای صادرکنندگان نفت و گاز خزر

فراهم می‌نماید. مزیت‌های استفاده از مسیر ایران، آن قدر چشمگیر است که دیگر مسیرهای جایگزین نمی‌توانند با آن رقابت کنند». (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۶۹) هر چند هنوز خط لوله‌ای که به طور مستقیم نفت و گاز این منطقه را به بازارهای مصرف انتقال دهد احداث نشده است ولی گاز ترکمنستان از طریق دو خط لوله به ایران انتقال می‌یابد و نفت برخی از کشورهای حوزه خزر از طریق کشتی به بنادر دریای خزر و از آن به وسیله خط لوله به خلیج فارس سوآپ می‌گردد.

متأسفانه به‌رغم ظرفیت‌های موجود، به دلیل دخالت برخی از قدرت‌های غربی و رویکرد انحصاری روسیه در خصوص انتقال انرژی کشورهای منطقه تاکنون نتوانسته‌اند از این پتانسیل به نحو مطلوبی استفاده نمایند. جدا از اختلافات کشورهای منطقه، یکی از مهمترین موانع همکاری منطقه‌ای حول محور انرژی طی دو دهه اخیر، مسئله دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای به ویژه ایالات متحده آمریکا و همچنین سیاست‌های متفاوت کشورهای منطقه‌ای است.

نقش قدرت‌های بزرگ در فرایند همکاری‌های منطقه‌ای در زمینه انرژی

الف) تأثیر راهبرد انرژی روسیه بر فرایند همکاری‌های منطقه‌ای

روسیه، در حال حاضر، سومین تولیدکننده و دومین صادرکننده بزرگ نفت در جهان به شمار می‌آید. ذخایر نفتی این کشور در حدود 60 میلیارد بشکه تخمین زده می‌شود که در حدود 6 درصد کل ذخایر جهانی است. به این ترتیب، روسیه در مقام هفتم جهان به لحاظ ذخایر نفتی قرار دارد. «در حقیقت، اساس انرژی اوراسیا در روسیه تمرکز یافته است؛ به گونه‌ای که ذخایر اثبات شده نفت این کشور تا پایان سال 2008 بیش از 10/8 میلیارد تن معادل 79 میلیارد بشکه برآورد شده است که این میزان 6/3 درصد از کل ذخایر اثبات شده جهانی نفت خام را تشکیل می‌دهد. در همین مقطع زمانی، روسیه با تولید بیش از 9/88 میلیون بشکه نفت در روز، موفق شد 12/4 درصد از تولید جهانی این ماده خام را به خود اختصاص دهد». (BP Statistical Review of World Energy, 2009: 6-8) «علاوه بر نفت، روسیه با داشتن بیشترین ذخایر انرژی گازی جهان، در صدر کشورهای تولیدکننده و صادرکننده گاز در جهان قرار دارد که این مهم بدون تردید در نقش و جایگاه بالای روسیه در بازار انرژی جهان مؤثر می‌باشد. این کشور با برخورداری از 43/3 تریلیون متر مکعب گاز جهان تا پایان

سال 2008، معادل 23/4 درصد از کل ذخایر گاز اثبات شده جهان را به خود اختصاص داده است و در همین مقطع با تولید 601/7 میلیارد متر مکعب گاز، موفق شد بیش از 19/6 درصد از تولید جهانی گاز را به خود اختصاص دهد». (BP Statistical Review of World Energy, 2009: 22-24)

خطوط لوله موجود و پیش بینی شده صادرات گاز روسیه به اروپا

بر مبنای چنین ظرفیتی، «پس از فروپاشی شوروی، در دوران ریاست جمهوری پوتین، اولین تغییرات در سیاست انرژی روسیه با انتشار "استراتژی انرژی روسیه تا سال 2020" در 28 مه 2002 آغاز شد. این سند که با تغییراتی در مه 2003 از طرف دولت روسیه تصویب شد، استراتژی انرژی و اهداف کلیدی روسیه را بیان می‌کند. این استراتژی شامل اهداف سیاست انرژی این کشور در قبال کشورهای خارجی از جمله ضرورت تقویت موضع روسیه در بازار جهانی انرژی، به حداکثر رساندن امکانات صادرات بخش انرژی روسیه، تضمین دسترسی برابر شرکت‌های روسی به منابع مالی، تکنولوژی و بازارهای خارجی است. زیرساخت‌های صادرات باید به قدری متنوع باشند تا صادرات در همه جهات و نیز برای استفاده در بازارهای داخلی را ممکن سازد. (واعظی، ۱۳۸۶ ب: ۲۷-۲۶) بر پایه چنین ملاحظاتی، انرژی یکی از عناصر اصلی در دیپلماسی روسیه می‌باشد. حمایت دیپلماتیک از منافع شرکت‌های انرژی روسیه در خارج، گفتمان فعال در حوزه انرژی با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، جامعه اقتصادی اروپا، آسیای شمال شرقی، اتحادیه اروپا، همین طور ایالات متحده و سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، در همین راستا تحلیل می‌شود. (اسدی‌کیا، ۱۳۸۶: ۶۰-۵۶)

البته به رغم همه این مسائل، رقابت‌ها و اختلاف نظرهای روسیه و برخی کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا، مانع از تحقق کامل اهداف کلان روسیه در حوزه انرژی شد. واکنش روسیه به سیاست‌های غیر دوستانه غرب در زمینه گسترش ناتو به شرق، پذیرش بیشتر کشورهای اروپای شرقی در ناتو و تمایل دو کشور اوکراین و گرجستان برای عضویت در این سازمان نظامی و حمایت از جریان‌های غرب‌گرا و ضد روسی در فضای اوراسیا به ویژه با حمایت از جریان انقلاب‌های رنگی در اوکراین و گرجستان موجب بهره‌گیری روسیه از انرژی به عنوان اهرم فشار گردید. قطع جریان گاز به اروپا و به صورت خاص دو

کشور گرجستان و اوکراین همراه با افزایش بهای آن، از جمله مهمترین واکنش‌های روسیه به اقدامات غرب بود که موجب شد روابط سرد و پرتنش میانه دو طرف در مقاطعی از سال‌های اخیر رقم بخورد.

این رقابت‌ها در بحران اوت 2008 گرجستان، به تقابل روسیه و آمریکا و برخی دیگر از کشورهای غربی انجامید. «هرچند به دلیل وابستگی متقابل و نیز پیامدهای غیر قابل جبران این تقابل، در نهایت با میانجیگری برخی از مقامات سیاسی اتحادیه اروپا، از شدت آن کاسته شد، اما آثار سوء خود را در روابط غرب با روسیه برجای گذاشت و مهمترین نتیجه‌ای که غرب از این رفتار روس‌ها داشت این بود که روسیه شریک قابل اعتمادی برای تامین انرژی اروپا نمی‌باشد». (فیاضی، ۱۳۸۶: ۱۵۴) این مسائل موجب شد اروپا سیاست‌های راهبردی خود در خصوص انرژی مبتنی بر کاستن از میزان وابستگی و آسیب‌پذیری خود در قبال انرژی وارداتی از روسیه، تنوع‌بخشی در واردات انرژی و ایجاد خطوط لوله جایگزین را با تاکید و قوت بیشتری در دستور کار خود قرار دهد. «تکمیل خط لوله نفتی باکو-جیحان در سال 2005 و خط لوله گاز باکو-ارزروم در سال 2006، دو راه مهم تنوع‌بخشی به انرژی وارداتی اروپا را عینیت بخشید. این دو خط لوله با همدیگر میدان نفتی آذری-چراغ-گونشلی را توسعه داده و بدین ترتیب میدان گازی شاه دنیز تبدیل به بخشی از کریدور استراتژیک سیستم خطوط لوله آذربایجانی-گرجستانی-ترکیه‌ای، یا کریدور شرقی و غربی تبدیل گردید. این کریدور که به منظور غلبه بر تسلط روسیه بر سیستم ترانزیت و خط لوله منطقه‌ای و دستیابی مستقیم به موجودی و ذخایر خزر در جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان طراحی شده بود، ذخایر انرژی را از قزاقستان و ترکمنستان و از طریق دریای خزر به جمهوری آذربایجان و از طریق لوله‌های موجود از گرجستان و ترکیه عبور داده و سرانجام در بازار اروپا تحویل مصرف‌کنندگان اروپایی می‌کند». (موسوی شفایی و سوری، ۱۳۸۸: ۱۶)

با فروکش کردن التهاب‌های سیاسی میان روسیه و جهان غرب به ویژه در مناسبات کلان روسیه و ایالات متحده در دوران اوباما (که در بخش قبلی بدان اشاره شد)، روسیه در شرایط جدید با کنار نهادن سیاست‌های پیشین در حوزه انرژی، به همکاری و مشارکت با بازیگران مختلف منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای تمایل بیشتری نشان داده است. این امر پس از امضای قرارداد پروژه نابوکو به صورت ملموسی مشاهده گردید. امضای موافقت‌نامه میان روسیه و ترکیه در جریان سفر ولادیمیر پوتین به آنکارا در اوت 2009 نمونه بارز این تحول

به شمار می‌رود. به موجب این موافقتنامه، روسیه بخشی از پروژه خط لوله گازی موسوم به جریان جنوبی را در آب‌های ساحلی ترکیه در دریای سیاه برای انتقال به اروپا بر عهده خواهد گرفت. در مجموع، چنین تحولاتی نشان از تغییر تدریجی در نگرش رهبران روسیه نسبت به منطقه به ویژه در حوزه انرژی می‌دهد که می‌تواند دورنمای متفاوتی را نسبت به گذشته به نمایش بگذارد. این تغییر تاکتیک به معنای تغییر راهبرد روسیه در زمینه انرژی نمی‌باشد. روسیه همواره تلاش می‌کند عمده‌ترین صادرکننده گاز به اروپا باشد و از همه نفوذ خود برای در اختیار داشتن اکثر خط لوله‌های انتقال نفت و گاز به اروپا بهره‌برد.

ب) سیاست ایالات متحده در قبال خطوط انتقال انرژی

در چند دهه گذشته موضوع انرژی در راهبرد خارجی ایالات متحده آمریکا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. از این رو، مباحث مرتبط با حوزه انرژی مانند تأمین منابع ارزان و پایدار، چگونگی انتقال، تأمین امنیت و تعیین قیمت بازار یکی از موضوعات اولویت‌دار سیاستگذاران خارجی آمریکا به شمار می‌رود. نکته قابل توجه در این خصوص، سیاسی کردن انرژی توسط آمریکا می‌باشد. بهره‌گیری از عنصر انرژی به عنوان ابزار سیاسی و اهرم فشار در دو دهه گذشته موجب عدم توسعه مناسب در این منطقه و بهره‌برداری غیر اقتصادی از این صنعت شده است. به همین جهت، آمریکا با اتخاذ سیاست‌های پرهزینه درصدد انزوا، مجازات و تحمیل فشارهای سیاسی و اقتصادی به کشورهای مخالف با سیاست‌های این کشور است.

در سطح منطقه خاورمیانه و مناطق پیرامون آن مانند آسیای مرکزی و قفقاز، دو کشور ایران و روسیه در کانون سیاست محدودسازی واشنگتن در زمینه انرژی قرار دارند. آمریکا برای تضعیف توان صنعتی در عرصه سرمایه‌گذاری در انرژی و کاهش نقش این دو کشور در ارتباط با انتقال انرژی به بازارهای مصرف تلاش زیادی نموده است. حمایت گسترده سیاسی و مالی از طرح‌هایی که نقش ایران و روسیه را نادیده می‌گیرد، از جمله کوشش‌های واشنگتن طی دو دهه اخیر بوده است که بر روند همگرایی منطقه‌ای به ویژه حول محور انرژی تأثیر منفی برجای گذاشته است.

از طرفی یکی از اهداف واشنگتن کاهش نفوذ منطقه‌ای روسیه و ایران در عرصه انرژی و ممانعت از تبدیل شدن آنها به بازیگران مؤثر در منطقه در زمینه استحصال و انتقال نفت و گاز

بوده است. در این راستا، سعی آمریکا بر این بوده تا با شعار "نه شمال نه جنوب"،^۱ مسیرهای بیشتری را در جهت غرب یا شرق تدارک دیده"^۲ و با استراتژی "خط لوله چندگانه"^۳، با انتقال نفت و گاز منطقه از طریق روسیه و ایران مقابله کند». (یزدانی، ۱۳۸۵: ۳۳)

در این میان به نظر می‌رسد اختلافات عمیق ایالات متحده و ایران، موجب شده است که واشنگتن سیاست‌های سختگیرانه‌تر و پرهزینه‌تری را در قبال ایران طی دو دهه اخیر در پیش بگیرد. «در واقع راهبرد ایالات متحده در خصوص نقش ایران در منطقه، بر این دیدگاه استوار است که نفوذ ایران در عرصه انرژی در منطقه دریای خزر تا حد امکان محدود شود. برای مقابله با افزایش نفوذ روسیه و ایران و در راستای پی‌گیری یک طرح کلی جایگزین به منظور صادر کردن نفت و گاز دریای خزر، در مسیرهایی شامل مسیر باکو - جیحان از طریق گرجستان و ترکیه، مسیر ترکمنستان - پاکستان از طریق افغانستان، مسیر گرجستان - روسیه از طریق چین و همچنین خط لوله زیر دریا بین ترکمنستان و جمهوری آذربایجان، ایالات متحده به صورت افراط‌آمیزی سرمایه‌گذاری نموده است». (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۷۰)

در میان این طرح‌ها خط لوله باکو- جیحان را باید سیاسی ترین خط لوله نفت جهان و نماد حاکمیت سیاست بر اقتصاد دانست که با حمایت سیاسی و مالی گسترده آمریکا تنها به منظور حذف ایران از بازار انتقال انرژی منطقه صورت گرفته است. «در این زمینه بیل ریچاردسن^۴ وزیر انرژی آمریکا در دولت کلینتون اعلام داشت: این پروژه تنها مسئله نفت و گاز نیست، این تنها یک لوله نفتی نیست، بلکه یک موضوع استراتژیک است. (یزدانی، ۱۳۸۵: ۳۳)

نمونه دیگر سیاست ایالات متحده در قبال انتقال انرژی از مسیر ایران را باید مخالفت این کشور با پروژه انتقال گاز ناباکو دانست. در ژوئن ۲۰۰۶، پس از اعلام پشتیبانی دولت‌های اروپایی و ترکیه از طرح گازرسانی ناباکو، ایالات متحده خواهان حذف ایران از پروژه گاز ناباکو شد. واشنگتن خواهان جایگزین شدن منابع گازی ترکمنستان به جای منابع گازی ایران در این پروژه بود. در این زمینه، ماتیو برایزا^۵، یکی از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا در

^۱ - Not North, Not South.

^۲ - West or East .

^۳ - Multilateral Pipelines.

^۴ - Bill Richardson.

^۵ - Mathew Bryza.

کنفرانس انرژی مجارستان اظهار داشت: «ما از طرح ناباکو به عنوان عنصری برای گسترش امکانات در راه تأمین انرژی اروپا پشتیبانی می‌کنیم، اما فقط در صورتی که ایران در آن سهیم نباشد». (Bryza, 2009) مورنینگ استار¹، نماینده ویژه آمریکا در امور انرژی اوراسیا، اعلام می‌کند از نظر ما ایران در موقعیتی نیست که به این پروژه بپیوندد. (Daly, 2010)

با ملاحظات یاد شده می‌توان نقش و تاثیر سیاست‌های ایالات متحده درباره موضوع انرژی را به عنوان یکی از عوامل عدم شکل‌گیری ترتیبات منطقه‌ای مورد توجه قرار داد. اگر چه می‌توان وجود برخی اختلافات میان کشورهای منطقه را زمینه‌ساز این سیاست‌های آمریکا دانست، اما به نظر می‌رسد در صورت استمرار کاهش اختلافات در منطقه و افزایش همکاری‌ها در منطقه قفقاز، کشورهای منطقه بتوانند به‌رغم پابرجا ماندن سیاست‌های واشنگتن، به سمت رویکردهای مشارکت جویانه حرکت نمایند.

راهبرد جمهوری اسلامی ایران در حوزه انرژی

جمهوری اسلامی ایران یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان در زمینه منابع انرژی به ویژه نفت و گاز به شمار می‌رود. «ذخایر اثبات شده نفت ایران تا پایان سال 2008 بیش از 18/9 میلیارد تن نفت معادل 137/6 میلیارد بشکه برآورد شده است که این میزان 10/9 درصد از کل ذخایر اثبات شده جهانی نفت خام را تشکیل می‌دهد. در همین مقطع زمانی، ایران با تولید بیش از 4/32 میلیون بشکه نفت در روز، موفق شد 5/3 درصد از تولید جهانی این ماده خام را به خود اختصاص دهد. در زمینه منابع گاز نیز ایران به عنوان دومین دارنده ذخایر اثبات شده جهان شناخته می‌شود. ایران با برخورداری از 29/6 تریلیون متر مکعب گاز جهان تا پایان سال 2008، معادل 16 درصد از کل ذخایر گاز اثبات شده جهان را به خود اختصاص داد و در همین زمان با تولید 116/3 میلیارد متر مکعب گاز، موفق شد بیش از 3/8 درصد از تولید جهانی گاز را دارا باشد». (Daly, 2010) اگرچه منابع نفت و گاز ایران عمدتاً در خلیج فارس متمرکز است، لیکن منطقه خزر و منابع انرژی آن بنا به دلایل مختلف از اهمیتی استراتژیک برای جمهوری اسلامی ایران برخوردار است و اساساً این منطقه عمق استراتژیک جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد.

¹ - Richard Morningstar.

سیاست کلان ایران در منطقه بر سه پایه استوار است:

الف) تأمین امنیت مرزهای شمالی از طریق کمک به کشورهای ساحلی دریای خزر در جهت حفظ و تقویت ثبات و امنیت منطقه‌ای؛

ب) توسعه روابط با دول منطقه در چارچوب جلوگیری از تقویت حضور و نفوذ دول و قدرت‌های خارجی در منطقه؛

ج) تقویت روابط دوجانبه با روسیه و ترکیه به منظور نفوذ بیشتر در آسیای مرکزی و قفقاز و تفاهم برای همکاری‌های بیشتر منطقه‌ای. (واعظی، ۱۳۸۶: ب: ۳۰)

در این بین حوزه انرژی یکی از مهمترین عناصر تحقق اهداف مشارکت‌جویانه ایران در سطح منطقه به شمار می‌رود. ایران با برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز، موقعیت ویژه جغرافیایی، مجاورت با کشورهای بزرگ تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی می‌تواند شرایط ویژه‌ای را فراهم نماید که به لحاظ اصول همجواری و در نظر گرفتن منافع اقتصادی، مبادلات انرژی به صورت صادرات، واردات، معاوضه (سوآپ) و ترانزیت صورت پذیرد. از این رو است که «ایران با دارا بودن بیش از دو هزار مایل خط ساحلی در جنوب، امکان دسترسی مناسب و مطمئن برای بازارهای جهانی را برای کشورهای محصور در خشکی شمال فراهم می‌کند. این مسیر ارتباطی، کوتاه‌ترین، سریع‌ترین، امن‌ترین و اقتصادی‌ترین مسیر از منطقه خزر و آسیای مرکزی به بازارهای جهانی از جمله شبه قاره هند، چین، ژاپن و خاور دور می‌باشد؛ ایران همچنین از نیروی انسانی ماهر در زمینه فناوری نفتی، سیستم حمل و نقل نسبتاً توسعه یافته و نیز زیر ساخت‌های کشتیرانی مناسبی برخوردار می‌باشد. از سوی دیگر، ایران بنادر، پالایشگاه‌ها و شبکه‌های خط لوله نفت و گازی در اختیار دارد که مزیت‌های لجستیکی و فن‌آوری قابل ملاحظه‌ای را برای صادرکنندگان نفت و گاز منطقه خزر فراهم می‌نماید. همچنین، ایران تنها کشوری در منطقه است که از ناامنی فزاینده ناشی از فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه در آسیای صغیر، قفقاز (از جمله گرجستان) و آسیای مرکزی (از جمله افغانستان) در امان می‌باشد. مزیت‌های استفاده از مسیر ایران، آن قدر چشمگیر است که دیگر مسیرهای جایگزین نمی‌توانند با آن رقابت کنند». (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۶۹)

در این راستا، جمهوری اسلامی ایران در چارچوب الگوی همکاری منطقه‌ای 3+3 که متضمن مشارکت منطقه‌ای میان سه کشور منطقه قفقاز یعنی جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان از یک سو و سه قدرت منطقه‌ای پیرامون آن یعنی ایران، روسیه و

ترکیه است، با دیدی مثبت نسبت به تحولات پدیدآمده در منطقه قفقاز می‌نگرد. بدیهی است انرژی با ایجاد پیوند میان کشورهای تولیدکننده، انتقال دهنده و مصرف‌کننده می‌تواند نقشی اساسی در تحقق استراتژی کلان جمهوری اسلامی ایران در جهت تقویت همکاری‌های منطقه‌ای ایفا نماید. راهبرد اساسی ایران در حوزه انرژی مبتنی بر یک بازی برد- برد است که براساس آن همه ملت‌های منطقه از این موهبت الهی و منافع حاصل از آن بهره مند می‌شوند.

نتیجه‌گیری

در سایه تحولاتی که در منطقه قفقاز به ویژه در سه حوزه مناسبات روسیه- آمریکا، ترکیه- روسیه و ترکیه- ارمنستان در جهت کاهش اختلافات در حال وقوع است و همچنین تجربیات تلخ و پرهزینه کشورهای منطقه از اتخاذ سیاست‌های تقابلی جویانه مبتنی بر حذف یکدیگر از بازار انرژی، موجب شده است تا کشورهای منطقه رویکردهای جدیدی را در این زمینه در دستور کار خود قرار دهند. در واقع، کشورهای منطقه به این نتیجه رسیده‌اند که «گذشتن خطوط لوله نفت و گاز این منطقه از هر یک از کشورهای همسایه، افزون بر آن که منافع اقتصادی برای آنها دارد، موقعیت سیاسی آنها را نیز بهبود می‌بخشد. در واقع، اهمیت انرژی در جهان کنونی به اندازه‌ای افزایش یافته است که می‌توان گفت قدرت اقتصادی و سیاسی ملت‌ها، به میزان دسترسی یا کنترل آنها بر منابع نفت بستگی دارد و چون پایه‌های زندگی اقتصادی کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بر تولید و فروش نفت و گاز نهاده شده است، وابستگی این کشورها به بازارهای مصرف انرژی و سرمایه‌گذاران نیز پیوسته افزایش می‌یابد. بدین سان، در طرح‌های توسعه این کشورها، گزینش راه رساندن این مواد به بازار مصرف، اهمیت ویژه دارد». (یزدانی و ملبوس باف، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

در این راستا، این امیدواری وجود دارد که دولت‌های منطقه با دیدگاه جدیدی به شرایط موجود بنگرند. نماد این تغییر را می‌توان تحولات پس از امضای پروژه ناباکو دانست. چنانچه اشاره شد، از جمله اهداف پروژه ناباکو، صرف نظر از تأمین انرژی مصرفی اروپا، حذف دو کشور ناهمسو با سیاست‌های غرب یعنی ایران و روسیه از مسیر انتقال انرژی بود. اما نکته شایان توجه دعوت ترکیه از فدراسیون روسیه برای مشارکت در تأمین انرژی مورد نیاز این کشور و نیز سهیم شدن روسیه در طرح‌های انتقال انرژی از مسیر ترکیه است. امری که پیش از

این سابقه نداشته است. البته تغییر این رویکردها را باید در اقدامات متقابل روسیه نیز جستجو کرد. روسیه برای اینکه قدرت انحصاری خود را در اروپا از دست ندهد و نیز به منظور کم‌رنگ نمودن پروژه ناباکو، اقدام به اجرای دو طرح بزرگ دیگر برای انتقال انرژی به اروپا تحت عنوان پروژه خط لوله جنوبی^۱ و پروژه خط لوله شمالی^۲ نموده است. موفقیت ناباکو از زمانی که روسیه در سال 2007 توانست موافقت ترکمنستان و قزاقستان را برای انتقال گاز این کشورها به بازارهای اروپایی از طریق روسیه و خط لوله جنوبی کسب کند، مورد تردید قرار گرفت. به ویژه اینکه مسکو در اوایل سال 2008 نیز توانست موافقتنامه‌هایی را با بلغارستان و صربستان برای اجرایی کردن این پروژه به امضاء برساند، در حالی که این کشورها از طرف‌های قرارداد ناباکو می‌باشند. (Cheterian, 2008: 364) از سوی دیگر، مسکو به طور هوشمندانه‌ای در پروژه خط لوله شمال از کشورهای اروپایی مانند آلمان و ایتالیا نیز برای همکاری و مشارکت دعوت کرد. (Sisci, 2009)

در مورد ایران نیز شرایط در حال تغییر است. در این خصوص، اظهارنظرهایی درباره دعوت احتمالی از ایران در آینده برای حضور در پروژه ناباکو شنیده می‌شود. به طوری که گفته شده است هرچند ایران به دلیل تنش‌های سیاسی با آمریکا در مراسم امضای قرارداد احداث خط لوله ناباکو غایب بود ولی به طور ضمنی حضور آن از سوی امضا کنندگان پروژه به رسمیت شناخته شده است، زیرا در یکی از بندهای این قرارداد به جای استفاده از عبارت کشور عرضه کننده از واژه نقطه ورود استفاده شده است. (حیدری، ۱۳۸۸: ۳۶) براساس بخش هشتم بند دوم، نقاط آغاز این پروژه می‌تواند سه نقطه در مناطق مرزی جنوبی یا شرقی ترکیه باشد که این نقاط با مشورت و نظر کنسرسیوم ناباکو تعیین خواهند شد. (Asbarez, 2009)

این تغییر رویکرد توسط کشورهای منطقه در حالی اتفاق می‌افتد که «سیاست جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی، قفقاز و حوزه دریای خزر همواره بر همکاری‌های همه جانبه، اعتمادسازی، صلح پایدار، بهره‌برداری عادلانه از منابع طبیعی و تبدیل این منطقه به منطقه‌ای صلح‌آمیز و با ثبات استوار بوده است و این کشور همواره معتقد بوده است که مردم منطقه باید به اقتصادی شکوفا، رشد، توسعه و رفاه همه جانبه نایل شوند و این تنها با افزایش همکاری‌های منطقه‌ای و ارتقای فضای اعتماد و تضمین صلح و امنیت

¹ - Southern Stream

² - North Stream

پایدار امکان‌پذیر می‌باشد. بی‌شک پی‌ریزی بسترهای حقوقی لازم از طریق انعقاد قراردادهای لازم با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و تدوین یک رژیم حقوقی جامع با کشورهای حاشیه دریای خزر که متضمن منافع جمعی و مبتنی بر اتفاق آراء باشد به تحقق این وضعیت کمک خواهد کرد. به هر حال، انعطاف‌پذیری کشورها، در نظر گرفتن منافع همه، اجتناب از یک جانبه‌گرایی و ممانعت از دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای کلید اصلی نیل به این اهداف به شمار می‌رود». (صفری، ۱۳۸۳: ۶۶-۶۵)

در مجموع، به نظر می‌رسد در صورت استمرار روندهای یاد شده، منطقه قفقاز بتواند با عبور از مناسبات تقابلی جویانه مبتنی بر توازن قدرت به سمت مناسبات تعامل جویانه مبتنی بر همکاری گام بردارد. این مرحله انتقالی به طور نسبی با گذار کشورهای اروپایی از کشمکش‌ها و اختلافات پس از پایان جنگ جهانی دوم شباهت دارد. رهبران اروپایی در آن مقطع با تغییر دیدگاه‌های خود سنگ بنای همکاری‌های منطقه‌ای را در دهه ۵۰ میلادی در قالب همکاری در زمینه ذغال سنگ و فولاد بنا نهادند و طی چند دهه با گسترش همکاری‌ها به حوزه‌های دیگر، اتحادیه اروپا به عنوان یکی از قدرتمندترین و منسجم‌ترین سازمان‌های منطقه‌ای جهان بنیان نهاده شد. مقاله حاضر نیز این دیدگاه را مطرح می‌سازد که در فرایند مثبت تغییر نگاه و رویکرد کشورهای منطقه به یکدیگر مسئله انرژی به عنوان نقطه مشترک همه کشورهای منطقه اعم از تولیدکننده، انتقال‌دهنده و مصرف‌کننده می‌تواند همان نقشی را در همکاری و در آینده همگرایی منطقه ایفا نماید که عنصر ذغال سنگ و فولاد در دهه ۱۹۵۰ در اروپا ایفا نمود. هرچند دست‌بازی به وحدت و انسجامی مانند اتحادیه اروپا در این منطقه بسیار خوش‌بینانه و تا حدودی غیر واقع‌بینانه به نظر می‌رسد، اما مسئله انرژی می‌تواند نقطه آغازی بر همکاری‌های گسترده‌تر میان کشورهای منطقه باشد.

تجربه دو دهه اخیر نشان داده است که نگرش‌های مقطعی و تک‌بعدی سیاسی، اقتصادی، امنیتی به مسائل و چالش‌های منطقه راهگشا نبوده و حل و فصل این مسائل مستلزم رویکرد و توجه همه‌جانبه به تمامی مسائل می‌باشد. کشورهای منطقه پیامدهای بسیار تلخ و پرهزینه‌ای را برای رویکردهای حذفی و بازی برد-باخت در طول سال‌های اخیر پرداخته‌اند، امری که جز تحمیل هزینه‌های سنگین، عدم رشد و توسعه اقتصادی همه جانبه، عدم شکل‌گیری همکاری‌های سازنده منطقه‌ای و مهم‌تر از همه بهره‌گیری قدرت‌های فرامنطقه‌ای از اختلافات موجود، فایده دیگری در بر نداشته است.

تحولات منطقه قفقاز در سال 2008 به ویژه پس از بحران آگوست و تغییر برخی از روندهای جهانی و منطقه‌ای و تلاش‌های آغاز شده برای کاهش اختلافات که به نظر می‌رسد در صورت استمرار بتواند موجب تغییر رویکرد و دیدگاه رهبران کشورهای منطقه گردد، نوید آینده بهتری را می‌دهد. در این میان نکته شایان توجه حضور همه بازیگران در مناسبات منطقه است. تجربه دو دهه اخیر نشان داده است ارائه هرگونه طرحی بدون در نظر گرفتن منافع و اهداف مشروع هر یک از کشورهای ذی‌نفع، سرانجامی جز شکست و تحمیل هزینه‌های اضافی و سنگین به ملت‌های منطقه نخواهد داشت. چنانچه در این مقاله اشاره شد، منابع انرژی خزر به عنوان نقطه مشترک همکاری میان کشورهای منطقه می‌تواند زمینه‌ساز نزدیکی هر چه بیشتر کشورهای منطقه به یکدیگر شود و با ایجاد پیوندهای عمیق میان دولت‌ها و ملت‌های منطقه، دورنمای روشن‌تری را در حل و فصل منازعات پیچیده و تلخ منطقه به وجود آورد و منطقه را در آینده در سایه همکاری‌های همه جانبه به سوی آرامش، ثبات، امنیت و توسعه پایدار رهنمون سازد. تحقق این هدف جز با اتخاذ یک سیاست هماهنگ و مناسب در زمینه همکاری‌های منطقه‌ای به منظور بهره‌برداری بهینه از منابع و خطوط انتقال انرژی و اولویت قائل شدن برای منافع بلند مدت به جای منافع زودگذر و کوتاه مدت امکان پذیر نخواهد بود.

منابع و مآخذ

1. اسدی کیا، بهناز (۱۳۸۶) «روسیه؛ ابرقدرت انرژی»، پژوهشنامه انرژی اوراسیایی، پژوهشکده مطالعات استراتژیک، گروه مطالعات سیاست خارجی، مرداد.
2. دامن پاک جامی، مرتضی (۱۳۸۷) «نقش منابع انرژی در تأمین امنیت انرژی جهان و چالش‌های انتقال آنها به بازارهای جهانی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۲، تابستان.
3. زرگر، افشین (۱۳۸۶) «منازعات منطقه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز و تأثیر آن بر امنیت انتقال انرژی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۰، زمستان.
4. صفری، مهدی (۱۳۸۳) «همکاری‌های ج.ا.ا در آسیای مرکزی و قفقاز و منطقه دریای خزر» «اولویت‌ها، بایدها و نبایدها»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دفتر سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه، شماره ۴۷، پاییز.
5. فیاضی، محسن (۱۳۸۶) «رقابت پیرامون انرژی آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۰، زمستان.
6. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷) «خزر بر سر دو راهی درگیری و همکاری: بررسی راه‌های ایران و کشورهای آسیای مرکزی»، ترجمه ولی کوزه‌گر کالجی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال پانزدهم، شماره ۴ و ۳، پاییز و زمستان.
7. موسوی شفیعی، سیدمسعود و امیرمحمد سوری (۱۳۸۸) «روسیه و اتحادیه اروپا؛ رقابت بر سر انرژی مورد پروژه ناباکو»، گزارش راهبردی، شماره ۲۵۰، پژوهشکده مطالعات استراتژیک، گروه مطالعات سیاست خارجی، تابستان.
8. نوروزی، حسین (۱۳۸۸) «اقتصاد جهانی و دیپلماسی اقتصادی کشورهای در حال توسعه؛ ظرفیت‌های پردازش گفتمانی و قاعده‌سازی»، پژوهشنامه دیپلماسی اقتصادی، تدوین: محمود واعظی، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، گروه پژوهشی سیاست خارجی، دی ماه.
9. واعظی، محمود (۱۳۸۶ الف) «ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)»، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
10. واعظی، محمود (۱۳۸۶ ب) «انرژی اوراسیایی» پژوهش شماره ۸، پژوهشکده مطالعات استراتژیک، گروه مطالعات استراتژیک.

11. واعظی، محمود (۱۳۸۸) «دیپلماسی اقتصادی ایران با تأکید بر نقش انرژی»، پژوهشنامه دیپلماسی اقتصادی، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، گروه پژوهشی سیاست خارجی، دی ماه.
12. یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۸۵) «ژئوپولیتیک نفت در منطقه خزر و نقش آمریکا: بازدارندگی جدید»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دفتر سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه، شماره ۵۶، زمستان.
13. یزدانی، عنایت‌الله و ملبوس‌باف، مهدیه (۱۳۸۷) «طرح‌های خطوط لوله انرژی در حوزه دریای مازندران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۴۹-۲۵۰، خرداد و تیر.

12. Asbarez, (2009) "**Nabucco Agreement May Provide Entry Point for Iran**", Today's Zaman, 21 Jul.
13. "**BP Statistical Review of World Energy (2009) June**", Available at: www.bp.com/statisticalreview
14. Bryza, Matthew, (2009) "**U.S. is against of Iran's Participation in Nabucco**", Today. AZ. 13 March.
15. Cheterian, Vicken (2008) "**War and Peace in the Caucasus: Ethnic Conflict and the New Geopolitics** ", Columbia University Press, New York.
16. Daly, John. C.K. (2010) "**Can the \$ 11.4 bn Nabucco Pipeline Work Without Iran?**", Middle East, Tuesday, January 12. www.ameinfo.com
17. Sisci, Francesco (2009) "**Russia plays pipeline politics**", Asia Times: http://www.atimes.com/atimes/Central_Asia/KI25Ag01.html.
18. Torbakov, Igor (2008) "**The Georgia Crisis and Russia – Turkey Relations** ", The Jamestown Foundation.
19. Vaezi, Mahmood (2008) "**Geopolitical Changes and Crisis in the Caucasus**", Geopolitics Quarterly, Iranian Association of Geopolitics, Winter, Vol.3, No.4.